

واژه نامه: «جامعه شناسی جنسیت»، «جامعه شناسی فمینیستی»: «تفاوت های جنسی»

آنچه پیش رو دارید، گزیده ای از مهم ترین واژگان متداول در حوزه مباحث جنسیت است. در این شماره با سه واژه «تفاوت های جنسی»، «جامعه شناسی فمینیستی» و «جامعه شناسی جنسیت» آشنا می شویم.

وظیفه اصلی یک فرهنگنامه ارائه خلاصه تحقیقات و نظریه های مطرح شده در ذیل هر مدخل است. از آنجا که این مباحث در فضای فرهنگ غربی شکل گرفته است، محتوای مدخل های زیر، گاه با موازین و اندیشه دینی همساز نیست. امید است محققان حوزه و دانشگاه در جهت غنابخشی به پژوهش های دینی در این عرصه تلاش افزون تری داشته باشند.

جامعه شناسی جنسیت (sociology of gender)

سمیه حاجی اسماعیلی

جامعه شناسی علمی است که به مطالعه رفتارها یا کنش های اجتماعی انسان و رابطه میان تجربیات انسان ها و ساختارهای جامعه می پردازد. اما در دهه 1960 زنان به اعتراض برخاستند که جامعه شناسی با زندگی و تجربیات ایشان ارتباطی ندارد، زیرا به جهان صرفاً از دید مردان می نگرد. به نظر زنان معترض، اگر دیدگاه های زنان نیز به حساب می آمد، نظریه ها و تعابیر موجود، جای تردید بسیار داشت. فمینیست ها معتقدند علت اینکه جامعه شناسی به رغم بی طرفی، جانب مردان را می گیرد این است که این علم، تجربیات و مسائل زنان را ذهنی و شخصی می داند و در نتیجه زنان را از دریچه چشم مردان تصور می کند و به عبارت دیگر از نگاه فمینیست ها جامعه شناسی در بهترین حالت، کور جنس است و تشخیص نمی دهد که موقعیت زنان در ساختار اجتماعی و تجربیات ناشی از آن با مردان یکسان نیست و در بدترین حالت جنس پرست است و تجربیات زندگی زنان را عملاً تحریف می کند یا نادیده می انگارند. [1]

در مجموع، انتقاد فمینیست ها به جامعه شناسی رایج در چند محور قابل تبیین است:

اولین ادعای فمینیست ها این است که به تجربه زنان در تفسیر واقعیت های اجتماعی توجه نشده است؛ زیرا از آنجا که مردان عهده دار تفسیر واقعیت های اجتماعی هستند، نحوه تفسیر واقعیت ها در نهایت به نفع مردان و نظام مردسالاری تمام می شود و از سوی دیگر زنان در تحقیقات جامعه شناسی به ندرت موضوع پژوهش ها بوده و به فعالیت های مختص آنان مثل کار خانگی توجه کمی مبذول شده است. [2] به عبارت دیگر زنان هم به عنوان سوژه و هم به عنوان ابژه در جامعه شناسی رایج نادیده گرفته شده اند.

دومین محور انتقاد فمینیست ها به روش های رایج تحقیق در علوم اجتماعی است. آنها معتقدند این روش ها یکی از عوامل ایجاد استمرار یک سونگری مردمحورانه است و به اعتقاد آنان باید روش هایی که هم تجارب پژوهشگر و هم تجارب پژوهش شونده را به حساب می آورند جایگزین این روش ها شوند. [3]

انتقاد دیگر فمینیست‌ها به جامعه‌شناسی رایج این است که آنان معتقدند علوم اجتماعی رها از ارزش‌گذاری نیست و دانشمندان جامعه‌شناس، اغلب تجویز را به جای تشریح می‌گذارند و به جای اینکه زنان را توصیف کنند، توضیح می‌دهند که زنان باید چگونه باشند. [4]

و در نهایت با توجه به اینکه جامعه‌شناسی کلاسیک، منشأ تفاوت نقش‌های اجتماعی دو جنس را تفاوت‌های بیولوژیکی و جسمانی می‌داند، ذاتی‌بودن یا اکتسابی بودن تفاوت‌های میان زنان و مردان، مهم‌ترین بحثی است که فمینیست‌ها به آن می‌پردازند و جامعه‌شناسی جنسیت به‌ویژه از زمانی گسترش یافت که مقوله جنس (Sex) و جنسیت (gender) از یکدیگر تمایز یافت و اظهار شد که جنسیت برخلاف جنس یک مقوله اجتماعی و فرهنگی است؛ به این معنا که جنس، فقط معنایی زیست‌شناختی دارد، اما جنسیت مجموعه‌ای از صفات و رفتارهاست که به زن نسبت داده می‌شود و ساخته و پرداخته جامعه است. تفاوت‌های جنسی ممکن است طبیعی باشند اما تفاوت‌های جنسیتی ریشه در فرهنگ دارند نه طبیعت و از این رو تغییر پذیرند. [5]

به دلیل رایج بودن این قبیل مشکلات در جامعه‌شناسی، فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که به کار ذهنی دقیقی نیاز است تا یک جامعه‌شناسی جدید، دانشی که همه ابعاد تجربیات زنان را دربرداشته باشد، شکل بگیرد. بنابراین می‌توان گفت فمینیست‌ها، جامعه‌شناسی جنسیت را که در پی نقد جامعه‌شناسی رایج و اعتراض به وضعیت موجود زنان بود، بنیان‌گذاری کردند. لازم به ذکر است گرچه محوریت تمام نظریات فمینیستی بر جنسیت است اما همه نظریات مربوط به جنسیت، فمینیستی نیست. سه ویژگی موجب می‌شود نظریات مربوط به جنسیت فمینیستی شود. نخست: تمرکز بر مفاهیمی مانند بی‌عدالتی، نابرابری، تبعیض و تضاد در روابط جنسیتی. دوم: پذیرش این نکته که روابط جنسیتی تغییرناپذیر نیستند اما تغییر آنها در گرو تغییرات نهادینه در اجتماع است و سوم اینکه جوامع باید تمهیدات جنسیتی عادلانه را برای ایجاد برابری در روابط جنسیتی فراهم کنند. [6]

گرچه ادعای فمینیست‌ها مبنی بر اینکه زنان در علوم اجتماعی نادیده گرفته شده‌اند و به مسائل خاص آنان توجه نشده است، ممکن است تا حدودی در توجیه ضرورت شکل‌گیری جامعه‌شناسی جنسیت، قابل پذیرش باشد، اما اینکه آنان معتقدند اگر به زنان به عنوان سوژه در تفسیر واقعیت‌های اجتماعی توجه می‌شد، نظریات موجود به گونه دیگری بود، به نسبی‌گرایی و نفی واقع‌نمایی علم می‌انجامد و اینکه فمینیست‌ها معتقدند که کار دانشمندان علوم اجتماعی تجویز است نه توصیف، چیزی است که گریبانگیر خود جامعه‌شناسی جنسیت نیز هست، زیرا جامعه‌شناسی جنسیت خود به یک معنا تجویزی است، چرا که معتقد است روابط و مناسبات دو جنس ظالمانه است و باید به سمت تغییر وضعیت حرکت کرد و در نهایت انکار شدید تأثیر تفاوت‌های بیولوژیکی بر جنسیت توسط فمینیست‌ها، موضوعی بسیار تأمل برانگیز است، زیرا علی‌رغم شکل‌گیری تئوری‌های متعدد در توجیه نقش‌های جنسیتی، این تئوری‌ها نتوانسته‌اند به طور کامل نقش بیولوژی را در اجتماعی شدن جنسیتی نادیده بگیرند زیرا برخی از مطالعات و تحقیقات، نقش بیولوژی را در اجتماعی شدن نشان داده‌اند به طوری که برخی از دانشمندان معتقدند که در این زمینه رویکردهای تلفیقی قدرت تبیین‌گری بیشتری دارند. [7]

فهرست منابع:

- اعزازي، شهلا، فمینیسم و دیدگاه‌ها، تهران: انتشارات روشنگران، 1385.
- آلیسون وایلی، فمینیسم و علوم اجتماعی، ترجمه عباس یزدانی، مجموعه مقالات فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، 1382
- پاملا آبوت و کلرو والاس، جامعه‌شناسی زنان، تهران، نشر نی، 1380
- خدیجه سفیری و سارا ایمانیان، جامعه‌شناسی جنسیت، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان، 1380.
- مگی هام، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، فیروزه مهاجر، فرخ قره‌داغی، تهران: انتشارات توسعه، 1382.
- Janet saltzman chafetz, Hand book, Sociology of gender, texas, springer

[1] پاملا آبوت و کلرو والاس، جامعه‌شناسی زنان، 1380، ص 23.

[2] اعزازي شهلا، فمینیسم و دیدگاه‌ها، 1385، ص 17.

[3] فمینیسم و علوم اجتماعی، مجموعه مقالات فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، ص 247.

[4] مگی هام، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، 1382، ص 419.

[5] خدیجه سفیری و سارا ایمانیان، جامعه‌شناسی جنسیت، 1380 ص 18.

[6].janet saltzman,the varieties of gender theory in sociology in handbook, sociology of gender

[7] .Jean Stocard, gender Socialization in Hand book, Sociology of gender.

جامعه‌شناسی فمینیستی (Feminist Sociology)

فهیمه زارع

جامعه‌شناسی علمی است درباره درک رابطه میان تجربیات انسان‌ها و ساختارهای جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند. در سال‌های دهه 1960 و 1970 زنان به اعتراض برخاستند که جامعه‌شناسی با زندگی و تجربیات ایشان ارتباطی ندارد و مدعی شدند که این علم به جهان صرفاً از دید مردان می‌نگرد (ابوت، 1380: 23).

فمینیست‌ها برای ادعای خود شاهد می‌آورند که با نگاه به نظریه‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناسی، می‌توان ویژگی مردانه این علم را دریافت چرا که نظریه‌های جامعه‌شناسی تنها معطوف به حوزه عمومی یعنی قلمروی مردانه‌اند، در حالی که زنان و فعالیت‌های آنان تنها به عرصه خصوصی محدود شده است و جامعه‌شناسی نسبت به عرصه خصوصی و رابطه میان عرصه خصوصی و عمومی بی‌توجه است (اعزازي، 1385: 11). آنها به این اکتفا نکرده و مدعی‌اند حتی در دقیق‌ترین و جدی‌ترین تحقیق‌های علوم اجتماعی نیز، شاهد رویکرد جنس‌گرایانه هستیم؛ یعنی هر تحقیقی به موضوع خود با دید مردمحورانه نگریسته و در موارد زیادی صریحاً تفوق مرد بر زن را پیش فرض گرفته است. (وایلی، 1382: 244).

فمینیست‌ها توافق دارند که این توجه جامعه‌شناسی به بازیگران نقش‌های رسمی و قابل رؤیت موجب ارائه دیدگاهی تحریف شده از واقعیت اجتماعی می‌شود چرا که حوزه‌های غیررسمی، پشتیبان و غیر قابل رؤیت حیات و سازمان اجتماعی چه بسا به همان میزان مهم باشد (هام، 1382: 419). بنابراین آنها معتقدند اگر دیدگاه‌های زنان در نظریه‌های جامعه‌شناسی به حساب می‌آید نظریه‌ها و تعابیر موجود جای تردید بسیار داشت. فمینیست‌ها اصرار دارند تحقیقات و نظریه‌هایی که بیش از نیمی از جمعیت انسان‌ها و قلمرو خصوصی روابط خانگی را نادیده می‌گیرد قابل قبول نیست. آنها ادعا می‌کنند که جامعه‌شناسی باید در مورد این عرصه‌ها تحقیق و نظریه‌پردازی کند و در کنار طبقه، نژاد و سن برای نظام جنس و جنسیت نیز اهمیت قائل شود (ابوت، همان: 35).

یکی از مهم‌ترین جامعه‌شناسان فمینیست، «دورتي اسمیت» [1] است که در مقاله مشهور خود به نام «نگرش زنان، نقد رادیکال جامعه‌شناسی»، جامعه‌شناسی رایج را مورد انتقاد قرار داده است. به دلیل آنکه نظرات خانم اسمیت در جامعه‌شناسی فمینیستی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، مناسب به نظر می‌رسد که به برخی از آراء او اشاره شود. از نظر اسمیت بیشتر مفاهیم جامعه‌شناختی نشانگر و تقویت‌کننده موقعیت و جهان بینی مردانه است. «اسمیت» در مقام زن و جامعه‌شناس، مدعی است که از ذهنیتی دوگانه برخوردار است؛ به این معنا که در مقام جامعه‌شناس، با مفاهیم انتزاعی جامعه‌شناسی آشنا است ولی در عین حال معتقد است که این مفاهیم به اندازه کافی به جهان اجتماعی محلی، و عینی که اسمیت در آن قرار دارد نمی‌پردازد. به همین دلیل او مدافع رویکردی به دانش اجتماعی است که از منظر زنان آغاز شود و در نظر داشت که براساس تجربیات، منافع و ارزش‌های زنان نظریه‌ای اجتماعی تدوین کند. اسمیت بیان می‌کند از آن جا که زندگی زنان بر خانه و خانواده متمرکز است و تجربیاتشان حول دامنه‌ای از فعالیت‌های مشخص، جزئی و روزمره سازمان می‌یابد، روش‌های شناختشان نیز منحصر به فرد است. از نظر وی زمانی که زنان به زندگی اجتماعی فکر می‌کنند، به جزئیات رفتار، زمان، مکان، روابط اجتماعی خاص و تعاملات فشرده و پیچیده افراد تأکید می‌کنند. زنان به جای سخن گفتن از جامعه به شکل انتزاعی، زندگی اجتماعی انسان‌های واقعی را در مکان و زمان خاص مطرح می‌کنند، در حالی‌که مردان با شیوه انتزاعی و غیرشخصی به جهان

می‌اندیشند؛ ضمن آنکه آنها این شیوة استدلال انتزاعی و غیرشخصی را جوهر عقلانیت می‌دانند. اسمیت عنوان می‌کند از آن جا که مردان بر جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی مسلط‌اند، ارزش‌های مفهومی آنان - انتزاع، کلیت، گمنامی - نیز غالب شده است، حال آنکه جامعه‌شناسی گمان می‌کند که ایده‌هایش عام و جهان‌شمول است. از نظر وی جامعه‌شناسی نوعی معرفت است که به دست مردان و برای آنان ساخته شده است. اسمیت آرزو دارد تا چهره واقعی جامعه‌شناسی را به منزله عملی سیاسی فاش کند. این جامعه‌شناس فمینیست، جنسیت را اصلی‌ترین مقوله تحلیل اجتماعی به شمار می‌آورد و معتقد است که جنسیت، به خویشتن، نهادها، فرهنگ و جامعه ساختار می‌بخشد. او خواستار جامعه‌شناسی انتقادی است که برای زنان سودمند باشد. جامعه‌شناسی فمینیستی او تلاش دارد تا درک زنان را از نیروهای اجتماعی که به زندگی آنان شکل داده‌اند، افزایش دهد. جامعه‌شناسی فمینیستی مدنظر اسمیت وسیله‌ای است برای بازیافتن یکپارچگی زندگی زنان، و محملی که صدای انتقاد آنان را به گوش برساند و زنان را به عاملان اجتماعی تبدیل کند که آگاهانه زندگی‌شان را بسازند (سیدمن، 1386: 274-278).

انتقادات فمینیست‌ها بر جامعه‌شناسی

فمینیست‌ها دو دسته نقد به جامعه‌شناسی وارد کرده‌اند: الف) نقد محتوایی، ب) نقد روشی. نقدهای محتوایی فمینیست‌ها به جامعه‌شناسی را در پنج محور می‌توان خلاصه کرد: 1. کار جامعه‌شناس عمدتاً تحقیق درباره مردان و به تبع آن نظریه‌پردازی برای مردان بوده است؛ 2. یافته‌های پژوهش‌هایی که فقط بر روی مردان انجام شده به همه مردم تعمیم داده می‌شود؛ 3. حوزه‌ها و مباحث مورد توجه زنان همواره نادیده گرفته شده و بی‌اهمیت تلقی می‌شوند؛ 4. هرگاه زنان در تحقیق گنجانده می‌شوند تصویری تحریف شده و حاکی از پیش‌داوری‌های جنسی از ایشان ارائه می‌شود؛ 5 جنس و جنسیت به ندرت در مطالعات جامعه‌شناختی متغیرهای تبیین‌گر مهم تلقی می‌شوند (ابوت، همان: 24).

علاوه بر نقدهای محتوایی مذکور، فمینیست‌ها معتقدند دو روش عمده تحقیق علوم اجتماعی یعنی بررسی آماری و مشاهده مستقیم نیز معضل آفرینند و باید جای خود را به تحلیل تجربی بدهند که هم تجربه‌های پژوهشگر و هم تجربه‌های پژوهش شونده را به حساب می‌آورد (هام، همان: 419).

راهکارها:

پس از بیان انتقادات، باید گفت که فمینیست‌ها بر سر این که خلأهای موجود در نظریه و روش جامعه‌شناسی متداول را چگونه باید پر کرد توافق ندارند. در میان آنها سه رویکرد کلی در پاسخ به این بحث وجود دارد: 1. ادغام 2. جدایی طلبی 3. بازسازی مفاهیم

1. ادغام

هواداران این رویکرد مهم‌ترین مسئله را جنس‌پرستی موجود در جامعه‌شناسی مردانه می‌دانند و راه‌حلی که ارائه می‌دهند، برطرف کردن این جانبداری با اصلاح نظریات و کاربردهای جامعه‌شناسی است تا مسائل زنان را در بر بگیرند و بدین ترتیب خلأهای موجود پر شود. از نظر منتقدین رویکرد ادغام، ایراد اصلی این است که احتمال دارد زنان همچنان در حاشیه باقی بمانند و مسئله زنان

صرفاً به ضمیمه برنامه درسي جامعه‌شناسي تبديل شود و گنجاندن ايشان در نمونه‌هاي تحقيقاتي نيز در سطح حرف باقي خواهد ماند. همچنين آنها بيان مي‌کنند هواداران ادغام، بنیان علم جامعه‌شناسي را دست نخورده باقي مي‌گذارند، در اعتبار علمي آن چون و چرا نمي‌کنند، و معيارهاي فمينيستي را براي سنجش اعتبار علمي در نظر نمي‌گیرند.

2. جدایي‌طلبی

پیروان این دیدگاه معتقدند که زنان باید جامعه‌شناسي خاص خود را به وجود آورند و به جاي تلاش براي تغيير پيش داوري‌هاي جامعه‌شناسي موجود، در پي دانشي باشند که به دست زنان و براي زنان ايجاد شود. آنها بيان مي‌کنند جنسيت نخستين عامل تقسيم‌بندي در جامعه است؛ موقعيت همه زنان یکسان است زیرا همگی مورد بهره‌کشي مردان و زیر سلطه ايشان قرار دارند. بنابراین پژوهش فمينيستي باید با هدف نظريه‌پردازي و انجام تحقيقاتي درباره زنان صورت بگیرد که براي آنان سودي در بر داشته باشد. مخالفان این دیدگاه اشکالاتي را بر آن وارد مي‌دانند از جمله اینکه این رویکرد، زنان را براي همیشه حاشیه‌نشین مي‌کند، چرا که جامعه‌شناسي مردانه مي‌تواند با خيالي آسوده به نظريه‌پردازي خود ادامه دهد و همچنان زنان و نگرش‌هاي آنان را نادیده بگیرد. نکته ديگر آنکه از دست‌آوردهاي جامعه‌شناسي رسمي که مي‌تواند به نوبه خود ارزشمند باشد بي‌بهره مي‌ماند و بالاخره اینکه با نادیده گرفتن مردان جنبه‌هاي مهمي از واقعيات زندگي اجتماعي زنان نادیده گرفته مي‌شود.

3. بازسازي مفاهيم

طرفداران این رویکرد مدعي ضرورت پژوهش‌هاي جامعه‌شناختي به دست زنان هستند چرا که تفاوت دیدگاه‌هاي زنان با مردان را قبول دارند و به همین دلیل بر ايجاد جامعه‌شناسي تازه‌اي با نگرش زنانه تأکید مي‌کنند. این گروه، اهمیت این نکته را درک مي‌کنند که زنان باید در کنار پژوهش درباره زنان و دختران به تحقيق درباره پسران و مردان نيز بپردازند و تأثیر متقابلي که نظريه‌ها و یافته‌هاي پژوهش جامعه‌شناسي مردم‌محور و جامعه‌شناسي فمينيستي مي‌توانند بر هم داشته باشند از نظر دور ندارند. از نظر آنها راهکار مناسب براي پرکردن خلأهاي موجود در نظريه‌هاي جامعه‌شناسي، بازسازي مفاهيم این نظريه‌ها است. به عبارت ديگر راه‌حل را در دگرگوني مي‌دانند نه در اصلاح و معتقدند جامعه‌شناسي باید از اساس دگرگون شود تا قابليت شمول زنان را بيابد (ابوت، همان: 29 و 28).

بنابراین از نظر نظريه‌پردازان فمينيست، جامعه‌شناسي فمينيستي دانشي است براي زنان، و نه فقط يا لزوماً درباره زنان، دانشي که به ادعای آنها با استيلاي مردان که نابرابري زنان را در اجتماع نهادينه مي‌سازد به اعتراض و رويارويي برمي‌خيزد (ابوت، همان: 30). فمينيست‌ها از پيش‌فرض دانستن اینکه تفاوت‌هاي میان زن و مرد طبيعي است سرباز مي‌زنند و جامعه‌شناسي فمينيستي را واکنشي به غلبه مردان در این زمینه مي‌دانند (گرت، 1380: 10).

آنها بر رابطه گفت‌وگويي میان پژوهشگران درباره موضوع مورد پژوهش تأکید مي‌کنند و مدعي‌اند که به دنبال بازاندیشي درباره روابط قدرت موجود در کارهاي تحقيقاتي هستند (بنتون، 1384: 299). در نهایت از آنجا که جامعه‌شناسان فمينيست، مي‌خواهند بنيادي نظري براي کنش عملي فراهم سازند،

درصد هستند که از طریق گردهم آوردن مردم، به چیزی همانند یک «مباحثه برابرگرایانه» به این مهم دست یابند، زیرا معتقدند که چنین بحثی به یک جامعه آزاد منصفانه خواهد انجامید (ریتزر، 1377: 501).

انتقاد بر جامعه‌شناسی فمینیستی

اگر چه فعالیت‌های مختلف فمینیست‌ها در حوزه نظر و عمل باعث گردیده است که جامعه‌شناسی متوجه برخی از ابعاد نادیده مسائل زنان گردد، اما اشکالات اساسی به فمینیست‌ها در این بحث وجود دارد. از جمله بحث‌های مهم آنها نقش جنسیت در علم جامعه‌شناسی است که نمی‌توان آن را به صورت کلی پذیرفت چرا که در موارد زیادی مباحث علمی ارتباطی با جنسیت ندارد و عام است. فمینیست‌ها نقش جنسیت در جامعه‌شناسی را در جهت‌های مختلفی عنوان کردند از جمله در روش‌های پژوهشی و اینکه این روش‌ها جامعه‌شناس را در جهت خاصی سوق می‌دهند و همچنین در نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی و حتی در گزینش مسایل علمی. باید گفت مباحثی که فمینیست‌ها مطرح کرده‌اند نمی‌تواند ادعای آنها را اثبات کند. آنها مصرند ثابت کنند که جامعه‌شناسی محصول عقل مردانه است و اگر زنان نیز در این نظریه‌پردازی‌ها نقش داشتند جامعه‌شناسی به گونه‌ای دیگر بود. این نکات، به فرض پذیرش، تنها نشانه آن است که گاهی جنسیت به پژوهش علمی جهت می‌دهد و یا در پاسخ‌ها تأثیر می‌گذارد، اما ثابت نمی‌کند که جنسیت همواره در نظریه‌ها تأثیرگذار است؛ به عبارتی، ادعای آنها را به صورت کلی اثبات نمی‌کند و تنها بیانگر آن است که در بعضی موارد جنسیت تأثیرگذار است. افزون بر این، بعضی از نکات به هیچ عنوان ادعای آنها را ثابت نمی‌کند، به طور مثال اگر عینیت به پژوهش‌های علمی جهت می‌دهد، دلیل بر این نمی‌شود که نتایج آنها مورد اطمینان نباشد و حقیقتی در این میان به دست نیامده باشد. در پایان اینکه، تأثیر جنسیت در علم، آن‌گونه که فمینیست‌ها ادعا می‌کنند، به نسبت گرایبی علم منجر می‌شود و واقع‌نمایی آن را با خدشه مواجه می‌کند، زیرا برطبق حرف آنها علم با تغییر جنسیت تغییر می‌کند (قائمی‌نیا، 1382: 238 و 237).

فهرست منابع:

1. ابوت، پاملا و کلرو والاس، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی، 1380.
2. اعزازي، شهلا، فمینیسم و دیدگاه‌ها، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، 1385.
3. بنتون، تد و یان کرایب، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران: آگه، 1384.
4. ریتزر، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، 1377.
5. سیدمن، اسیتون، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: علمی، 1377.
6. قائمی‌نیا، علیرضا، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، 1382.

7. گرت، استفانی، جامعه‌شناسی جنسیت، ترجمه کتابون بقایی، تهران: نشر دیگر، 1379.

8. هام، مگی، و سارا گمبل، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، تهران: نشر توسعه، 1382.

9. وایلی، آلیسون، فمینیسم و علوم اجتماعی، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، ترجمه عباس یزدانی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، 1382.

[1] . Dorothy Smith.

ففاوت‌های جنسی (sex differences)

فاطمه سعیدی

واژه جنس، به صورت عام و در معنای اولیه خود، در مورد ویژگی‌های متمایز جسمی و روانی زنان و مردان بکار رفته است. از این رو تفاوت‌های جنسی در معنای عام خود ناظر به این تفاوت‌ها است. اما تفاوت‌های جنسی، به طور خاص به دو دسته تفاوت‌های اولیه (مانند اندام‌های تولید مثلی) و تفاوت‌های ثانویه (مانند شکل اندام‌ها، صدا و قدرت جسمانی و توزیع مو، قد و وزن) اطلاق می‌گردد. (نرسیسیانس، 1383، ص38) که دو جنس را به لحاظ زیستی از یکدیگر متفاوت می‌سازد.

تفاوت‌های جنسی به لحاظ قلمرو خصایص مفروض تحت آن، امکان یا عدم امکان تغییرپذیری این خصایص و نیز آراء مختلف در مورد تأثیرشان بر هویت و نقش‌های جنسی، کانون توجه اندیشه‌های مختلفی چون انسان‌شناسی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی قرار گرفته‌اند. در این میان نظریه‌های فمینیستی نسبت به این سه محور حساسیت ویژه‌ای نشان داده‌اند. در ادبیات فمینیستی، واژه جنس و به تبع آن تفاوت‌های جنسی به عنوان ویژگی‌های زیست‌شناختی، صرفاً به بیولوژی فرد اشاره دارد (هام و گمبل، 1382، ص398)، که به تدریج با این ایده که تمایزات زن و مرد ریشه در مقولات بیولوژیک دارد به مقابله برخاستند. [1]

هرچند جنبش زنان با بحث از تفاوت و تبعیض‌های حقوقی در حق زنان آغاز شد، اما به تدریج این بحث به اصل تفاوت میان دو جنس کشیده شد و تفاوت‌های جنسی عاملی عمده در مبارزات آنان برای تعیین مجدد جایگاه زنان در جامعه گردید. فمینیست‌ها معتقد بودند که هرگاه در پژوهش‌ها از نابرابری و ستم‌ناهیانه‌ای دیده می‌شود، تفاوت‌های طبیعی به عنوان محکم‌ترین دستاویز، نقطه شروع و توجیه خلق نقش‌های مختلف اجتماعی برای زنان و مردان بوده است. از این رو فمینیست‌ها این سؤال را مطرح کردند که آیا اصولاً تفاوت‌های ذاتی بین دو جنس

زنان و مردان وجود دارد؟ در صورت وجود، آیا این تفاوتها زیستی یا برساخت اجتماعیاند؟ (فریدمن، 1383، ص20)

فمینیست‌ها به دنبال آن بودند تا خصوصیات زیستی و جنسی را از ساختارهای تحمیل شده اجتماعی جدا سازند، زیرا از نظر آنان گفتمان طبیعی‌سازی به عنوان کلان‌روایتی حاکم و کنترل‌کننده، قصد پنهان نگه داشتن صورت‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی را دارد که مردان در آن سرآمدند (سیدمن، 1386، ص273). از این رو پس از قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم که بررسی‌های علمی بر زیست‌شناختی بودن این تفاوتها تأکید می‌کرد، موج دوم فمینیسم در دهه 1960، نتایج این مطالعات را مورد تردید قرار داد و نظریه فمینیستی یکی از اصلی‌ترین وظایف خود را تشخیص برساخته بودن بخشی از این تفاوتها دانست؛ با این ادعا که از این راه، نقش‌های جنسی را که برای زنان طبیعی فرض شده است، در صورت غیرزیستی بودن، اصلاح نماید.

با ظهور مجدد فمینیسم در دهه 60، فمینیسم رادیکال و روانکاو با هدف تقلیل حیطه تفاوت‌های جنسی در حد تفاوت‌های جسمی محدود، نظریه‌هایی را درباره تفاوت جنسی ارائه کردند. از این رو اصطلاح تفاوت‌های جنسی به پژوهش‌هایی اشاره می‌کرد که می‌کوشید به ارزیابی ماهیت و میزان تفاوت‌های روان‌شناختی دو جنس تا یافتن سرچشمه آن تفاوتها در چارچوب جامعه‌پذیری نقش جنسی بپردازد. در این نگرش، روان‌شناسی متفاوت زنان و مردان به دلیل شرطی‌سازی و تجربه‌های اجتماعی متفاوت و توقعات متفاوتی است که از این دو جنس انتظار می‌رود، نه ساختار زیستی متفاوت آنان. (هام و گمبل، 1382، ص398)

از این رو فمینیست‌ها با مطرح کردن مفهوم جنسیت، بین جنس (Sex) و جنسیت (Gender)، تفاوت قائل شدند. در نخستین اثری که مشخصاً درباره جنسیت منتشر شد، آن اکلې، این تمایز را این‌گونه بیان می‌کند:

«جنس» کلمه‌ای است که به تفاوت‌های زیستی میان مرد و زن ارجاع دارد: تفاوت‌های قابل رؤیت در اندام‌های تناسلی و تفاوت مرتبط با آن در کارکرد تولید مثل. اما «جنسیت» موضوعی مربوط به فرهنگ است به بیان دیگر جنسیت طبقه‌بندی اجتماعی به «مردانه» و «زنانه» را توضیح می‌دهد» (دلفی، 1385، ص163). با این تعریف حداقلی، فمینیست‌ها تفاوت‌های روانی و رفتاری را از ذیل مفهوم جنس خارج کرده و در جنسیت از آن بحث می‌کنند.

این تمایز در ادامه مسیر فمینیسم، موقعیت محوری پیدا کرد. البته واکنش فمینیست‌ها به بحث تفاوت‌های جنسی، متفاوت است و روی پیوستاری قرار می‌گیرد که دو سر آن فاصله زیادی با هم دارند. در دو سر این طیف، نظریات ذات‌گرایی و اصالت ساخت اجتماعی را می‌توان مشاهده کرد.

فمینیست‌های ذات‌گرا، از نظریه‌های زیست‌شناختی برای تبیین تفاوت‌های جنسی بهره می‌گیرند. در این دیدگاه، طبیعت زنان و مردان اساساً متفاوت و تفاوت‌های جسمانی و روانی با توجه به مبانی زیستی توجیه می‌شوند. چنانچه طبق این باور، روحیات مردانه‌ای چون تهاجم و بلندپروازی یا شخصیت احساساتی و خلاق زنان، بر اثر اختلافات هورمونی و ژنتیکی رقم می‌خورد و نه ساختار اجتماعی (هیوود، 1375، ص32). این دسته از فمینیست‌ها بازسازی هویت زنان را بر اساس خصوصیات زیستی، سبب اسیرشدن در زیست‌شناسی نمی‌دانند بلکه، رهایی از تعاریف مردانه برمی‌شمارند. حتی برخی از آنان ساخت جهانی جدید، مبتنی

بر ارزش‌های زنان را مطرح کردند. این دسته نظریه‌پردازان تفاوت جنسی، با رویکرد تفاوت حداکثری، مطرح می‌کنند: شیوه‌های متفاوت زندگی زنان نه به عنوان انحراف‌هایی از شیوه‌های بهنجار، بلکه به منزله بدیل‌های کارآمد، می‌تواند جای شیوه‌های مردانه را بگیرد و به طور کلی باید شیوه‌های هستی زنانه جدی گرفته شوند. (ریتزر، 1374، ص 473)

عده‌ای دیگر از فمینیست‌ها که زیست‌شناسی و جسم زن را عامل ستم اجتماعی به او قلمداد می‌کردند با دست برداشتن از یقینات زیستی، ذات‌گرایی را برچسبی اهان‌آمیز برای قائلان به تفاوت‌های چشمگیر جنسی می‌دانستند، زیرا ذات‌گرایی همسو با ارزش‌های پدرسالاری و توجیه‌گر بی‌ارزشی زنان تلقی می‌شد (کاستلز، 1380، ص 240). این عده با فاصله گرفتن از نظریه سنتی تفاوت‌ها، به این سمت رفتند که تفاوت‌ها در اجتماع شکل می‌گیرد و نظریه‌های زیستی، مفاهیم اجتماعی در خدمت منافع گروه مسلط اجتماع است که شکلی از سانسور، تضادها و تفاوت‌های جنسی را در قالب یک ایدئولوژی، امری طبیعی جلوه می‌دهد (هام و گمبل، 1382، ص 121). چنانچه گروهی از فمینیست‌های رادیکال مانند «کریستین دلفی» و «مونیک ویتینگ» تا به آنجا پیش رفتند که زایش را نه مقوله‌ای زیستی، بلکه نوعی «تولید اجباری» که خصیلتی اجتماعی-تاریخی دارد به شمار آوردند (ابوت، 1380، ص 295). این دسته از فمینیست‌ها بر این باورند که بهترین راه برای پایان دادن به موقعیت فرودست زنان در جامعه، این است که تفاوت‌های فرضی میان زنان و مردان، مورد پرسش و انکار قرار گیرد.

تمایزات جنسی بدلیل آنکه مقوله تفاوت در فمینیسم، از منظری سیاسی نیز پیگیری می‌شود، در کشاکش «مکانیسمی سرکوب‌گر» و یا «قابلیتی منحصر به فرد» دانستن برای زنان، قرار گرفته است. در درون فمینیسم، افراد و رویکردهایی وجود دارند که بر بسیاری از تفاوت‌های ذاتی صحنه می‌گذارند؛ «آلیس روسی»، فمینیست و جامعه‌شناس زیستی، [2] «آدرین ریچ»، فمینیست رادیکال [3] و همان‌گونه که گذشت برخی فمینیست‌های موج سوم، موسوم به ذات‌گرایان [4] از جمله این گروه‌اند که در تحقیقات و آراءشان، دلالت‌های زیستی بر تفاوت‌ها را برجسته می‌کنند. اما بدنه فمینیسم در تلاش برای تفسیر حداقلی از تفاوت‌های جنسی به تفاوت‌های محدود جسمی و نادیده گرفتن تمایزات زیستی در سایه طرح مفهوم جنسیت به عنوان راه رهایی‌بخش، همچنان در مقابل خود شاهد است که پژوهش‌های علمی و شواهد زیستی در موارد مختلفی چون ساختمان ژنتیک، الگوهای هورمونی، ساختمان مغز و شیوه‌های تفکر و داوری اخلاقی، استعدادها و مهارت‌ها، بر وجود تفاوت‌های طبیعی متعددی در حوزه‌های جسمی و روانی بین دو جنس، تأکید دارند. [5] هر چند این پژوهش‌ها نمی‌توانند برخی تفاوت‌های شکل گرفته در اجتماع و همچنین تشابهات را انکار نمایند. اما بر ساخته بودن بسیاری از این تفاوت‌ها را نفی کرده و استدلال‌هایی که بر آن شده را زیر سؤال می‌برند. انکار فمینیست‌ها نیز در مورد طبیعی بودن ویژگی‌های موجود، در از میان برداشتن آنها، نه تنها برایشان سودی نداشت، بلکه این انحراف از مسیر آفرینش، اختلال در هویت و زندگی زنان و ارزش‌زدایی از نقش‌هایی که قانون طبیعت هیچگاه آن را منحل نخواهد کرد، به دنبال داشت.

به علاوه جایگزینی تفاسیر سیاسی و اجتماعی به جای تفاوت‌های با مبناي زیستی، فمینیسم را با مشکل روبرو ساخت زیرا این اقدام موجب مبهم شدن موضوع محوری مباحث فمینیستی یعنی «زن» شد و در حالی که تشکیل کانون‌های اعتراضی فمینیستی به تأیید موجودی به نام زن نیاز داشت، چنین موجودی

برساخته شرایط محیطی و قابل تغییر در صفات متمایزکننده از جنس مرد معرفی می‌شود. از اینرو، «ترزاد لارنتین» منتقد مهم فمینیسم، پذیرفتن مخاطره ذات‌گرایی را برای فمینیست‌ها ضروری می‌شمارد زیرا همین نکته آنان را از غیر (مردان) جدا می‌سازد. (هام و گمبل، 1382، ص 114)

در متون دینی در مورد تفاوت‌های جنسی، هر چند تفاوت‌های چندانی را نمی‌توان بدست آورد اما بیشترین تفاوت‌های اشاره شده شامل تفاوت‌های روانی است که شاید به دلیل مناقشات، کمتر در ویژگی‌های جسمانی بوده است. [6] از مسلمات این تفاوت‌های جنسی با پایه متعین زیست‌شناختی که در اسلام به آن اشاره شده است، سه امر تولید مثل، تمایلات جنسی و قدرت جسمی است که علی‌رغم اینکه بر آن نقش‌ها و حقوقی مترتب شده است اما برای آن بار ارزشی در نظر گرفته نشده است، از این رو دیدگاه دینی در مقابل دیدگاه ذات‌گرایی قرار می‌گیرد که با تفسیری ارزشی از تفاوت‌ها، کلیه تفاوت‌ها را زیستی دانسته و قائل به برتری ویژگی‌های زنان بر مردانه است. همچنین دیدگاه نافی تفاوت‌های زیستی را نیز، که تفاوت‌ها را برساخته اجتماعی می‌داند نمی‌پذیرد. در نظریه تفکیک جنس و جنسیت نیز، ضمن اشتراک نظر آموزه‌های دینی با گزاره‌های فمینیستی در دو عاملی دانستن عوامل تفاوت‌زا (زیست‌شناختی و اجتماعی)، همچنان تردید در جنبه‌های ثابت زیستی و میزان تفاوت و تشابه دو جنس و بحث بر سر مبنا بودن یا نبودن تفاوت‌های زیستی در تفاوت‌های حقوقی و نقش‌های جنسی از موارد چالش این دو دیدگاه است. (بستان، 1382، ص 77).

پي‌نوشت:

- [1] ر.ک: گرت، استفانی، جامعه‌شناسی جنسیت، ترجمه کتابیون بقایی، ص 18.
- [2] برای اطلاع از نظرات وی ر.ک: ریتزر، جورج، نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ص 471.
- [3] برای اطلاع از نظرات وی ر.ک: مشیرزاده، حمیرا، از جنبش تا نظریه‌ی اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، ص 304.
- [4] برای اطلاع از نظرات ر.ک: هام و گمبل، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه نوشین احمدی خراسانی و دیگران، ص 143.
- [5] فهرستی از این تفاوت‌ها را می‌توان در کتب ناظر به تفاوت‌های زنان و مردان و کتب روانشناسی و علوم تجربی مشاهده نمود که آوردن آنها از حوصله‌ی این نوشتار بیرون است.
- [6] ر.ک: محمد رضا زیبایی نژاد، "تفاوت‌ها، هویت و نقش‌های جنسی"، هویت و نقش‌های جنسی، به کوشش محمد رضا زیبایی نژاد، تهران، ریاست جمهوری. مرکز امور زنان و خانواده، 1388، ص 65-95.

منابع:

- 1- ابوت، پاملا، والاس، کلر، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی، 1380.
- 2- بوستان، حسین، نابرابری و ستم جنسی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، 1382.
- 3- دلفی، کریستین، «بازاندیشی در مفاهیم جنس و جنسیت»، ترجمه مریم خراسانی، فمینیسم و دیدگاه‌ها، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، 1385.
- 4- ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، 1374.
- 5- سیدمن، استیون، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی، 1386.
- 6- فریدمن، جین، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، انتشارات آشیان، 1388.
- 7- کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه حسن چاوشیان، ج 2، تهران، طرح نو، 1380.
8. گرت، استفانی، جامعه‌شناسی جنسیت، ترجمه کتایون بقایی، تهران، نشر دیگر، 1380.
- 9- نرسسیاس، امیلیا، مردم‌شناسی جنسیت، تهران، افکار، 1383.
- 10- هام، مگی، گمبل، سارا، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه نوشین احمدی خراسانی و دیگران، تهران، توسعه، 1382.
- 11- هیوود، آندرو، «چهار مبحث اساسی فمینیسم»، رزا افتخاری، زنان، شماره 32، 1375.
- 12- محمد رضا زیبایی نژاد، هویت و نقش‌های جنسی، تهران، ریاست جمهوری. مرکز امور زنان و خانواده، 1388.
- 13- مشیرزاده، حمیرا، از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران نشر پژوهش شیرازه، 1381.